

مروری بر سرمایه

جلد اول

سرمایه‌ی مارکس*

۱

تا زمانی که سرمایه دار و کارگر روی زمین وجود دارند، هیچ کتابی برای کارگران به اهمیت کتابی که در مقابل ماست پدید نیامده است. رابطه‌ی کار و سرمایه، محوری که تمام سیستم فعلی جامعه‌ی ما روی آن می‌چرخد، در اینجا برای اولین بار به طور علمی با تیز هوشی و کمالی که فقط از یک آلمانی بر می‌آید بررسی می‌شود. از آنجا که اشخاصی چون اون (Owen) سن سیمون و فوریه (Fourier) با ارزش بوده و خواهند ماند این حق برای یک آلمانی محفوظ می‌ماند تا اولین نفری باشد که به قله‌ی صعود می‌نماید که از آنجا تمام عرصه‌ی روابط نوین اجتماعی به روشنی و کمال قابل مشاهده است، یعنی درست به همان گونه که منظره‌ی پائین کوه توسط نظاره‌گری که بر رفیع‌ترین قله ایستاده است قابل رؤیت می‌باشد.

اقتصاد سیاسی تاکنون به ما آموخته است که کار منبع تمام ثروت‌ها و معیار تمام ارزش‌هاست، لذا دو شینی که تولید آنها یک زمان کار مساوی را صرف کرده ارزش یکسانی دارند و می‌توانند با یکدیگر مبادله شوند، زیرا بطور متوسط تنها

* نوشته شده در لایپزیک دموکراتیش و خنبلات شماره‌های ۱۲ و ۱۳ بیست و یکم و

بیست و هشتم مارس ۱۸۶۸. مؤلف

ارزش های مساوی به جای یکدیگر قابل مبادله اند. معهذاً در عین حال به ما می آموزد که یک نوع کار ذخیره وجود دارد که آن را سرمایه می خوانند، که این سرمایه ی به یمن منابع کمی نهفته در آن بهره وری کار زنده را صد برابر و هزار برابر می کند، و در مقابل پاداش معینی را که سود یا منفعت نام گرفته است طلب می نماید. همانطور که همه می دانیم، این امر در واقع به طریقی رخ می دهد که سودهای کار ذخیره شده و بی جان (Dead Labour) بیش از پیش مترکم می گردد یعنی سرمایه دار غول پیکرتر می شود در حالی که دستمزد کار زنده (کارگر) دائماً تقلیل می یابد، شمار توده کارگران که زندگی شان فقط وابسته به دستمزدشان است بیش از پیش افزایش یافته و محنت زده می گردد. این تضاد چطور حل می شود؟ چطور امکان دارد که برای سرمایه دار سودی باقی بماند اگر کارگر تمام ارزش کاری را که به محصول می افزاید دریافت کند؟ و درست این باید مسأله باشد، چرا که تنها ارزش های مساوی مبادله می گردند. از طرف دیگر چطور ارزش های مساوی می توانند مبادله شوند، چطور کارگر می تواند تمام ارزش تولیدش را بدست آورد، اگر آنطور که توسط عده ی بسیاری از اقتصاديون تأیید شده است، این محصول بین خودش و سرمایه دار تقسیم شده باشد؟ علوم اقتصادی تاکنون در مقابله با این تضاد ناتوان بوده اند و ناچار نوشته ها و گفتارهای آنها الکن و بی معنی بوده است. حتی منقدین اقتصادی سوسیالیست قبلی قادر نبودند که به جز تأکید بر این تضاد کار دیگری بکنند، هیچکس مسأله را حل نکرد، تا اینکه اکنون بالاخره مارکس با دنبال کردن پروسه ای که از آن سود نتیجه می شود و درست از منشاء آن همه چیز را کاملاً روشن نمود.

با دنبال نمودن سیر توسعه ی سرمایه، مارکس از این واقعیات ساده و آشکار شروع می کند که سرمایه دار سرمایه اش را با مبادله به سود تبدیل می کند: آنها در مقابل پول شان جنس می خرند و بعد آنها را برای پول بیشتر به فروش می رسانند، پولی که بیشتر از بهای آنهاست.

برای مثال یک سرمایه دار ۱۰۰۰ تالر (Taler) پنبه می خرد و بعد آنها را به ۱۱۰۰ تالر می فروشد یعنی ۱۰۰ تالر بدست آورده است این صد تالر اضافی بیش از سرمایه اولیه را مارکس ارزش اضافی می نامد. این ارزش اضافی از کجا می آید؟ بر طبق فرضیات اقتصاديون، فقط ارزش های معادل قابل مبادله اند و در عرصه ی تنوری انتزاعی این فرضیات درست است. لذا خرید پنبه و فروش بعدی آن می تواند همانقدر ارزش اضافی بدست دهد که مبادله یک تالر نقره با سی گروشن (Groschen) نقره و دوباره مبادله کردن سکه های سیاه با یک تالر نقره حاصل می گرداند، پروسه ای که در آن نه کسی ثروتمندتر می شود نه فقیرتر. اما به سختی امکان دارد که ارزش اضافی از طریق مبادله حاصل گردد، یعنی یا فروشندگان، کالاها را کمی بیشتر از ارزش آنها بفروشند یا خریداران آنها را پائین تر از ارزش شان بخرند. چرا که هر کدام به نوبه ی خود دوباره در مقام فروشنده و خریدار قرار می گیرند و این موجب توازن می شود، چیز بیشتری از فعالیت این خریداران و فروشندگان در حالی که به صورت متقابل سعی می کنند بر یکدیگر غلبه نمایند نتیجه نمی شود، چرا که این موجب بدست آمدن ارزش اضافی نمی گردد بلکه باعث توزیع سرمایه ی موجود به صورت مختلف بین سرمایه داران می شود. علی رغم این واقعیت که سرمایه دار کالاها را به ارزش خودشان می خرد و به ارزش خودشان می فروشد، او ارزشی بیش از آنچه به مبادله گذارده بدست می آورد. این امر چگونه به وقوع می پیوندد؟

تحت شرایط اجتماعی کنونی سرمایه دار در بازار کالا، کالای را می یابد که دارای این خصوصیت ویژه است که مصرف آن منشاء ارزشی تازه یا خالق ارزش جدیدی است. این کالا نیروی کار است.

ارزش نیروی کار چیست؟ ارزش هر کالا با نیروی کاری که برای تولیدش لازم است سنجیده می شود. نیروی کار به صورت کار زنده (کارگر) موجود است کارگری که احتیاج به میزان معینی وسائل معاش برای خود و خانواده اش دارد، که مداوم

نیروی کار راحتی بعد از مرگ او تضمین می نماید. لذا زمان کاری که برای تولید این وسائل معاش لازم است نمودار ارزش نیروی کار است. سرمایه دار مزد او را به صورت هفتگی می پردازد و لذا کار یک هفته را از کارگر می خرد، تا اینجا آقایان اقتصاددان به خوبی با ما در مورد ارزش نیروی کار موافقتند.

حال سرمایه دار کارگر را به کار می گمارد. در زمان معینی کارگر به اندازه ای که مزد یک هفته اش است کار تحویل داده است. فرض کنیم که دستمزد یک کارگر معرف سه روز- کار است، بنابراین، اگر یک کارگر روز دوشنبه کارش را شروع کند تا عصر چهارشنبه برای سرمایه دار ارزش کامل مزد پرداخته شده را جبران نموده است. ولی آیا او در آن موقع از کار دست می کشد؟ ابدأ. سرمایه دار کار یک هفته اش را خریده است و کارگر باید در سه روز باقی مانده ی هفته نیز به کار ادامه دهد. این اضافه کار کارگر، که بیشتر و بالاتر از زمانی است که برای جبران دستمزد مصرف می شود منبع ارزش اضافی، سود و انباشت مداوم سرمایه است.

نگویند که این یک فرض قراردادی است که کارگر در سه روز، مزدی را که دریافت نموده جبران می نماید و سه روز باقی مانده را برای سرمایه دار کار می کند. خواه او برای جبران دستمزدش دقیقاً به سه روز- کار احتیاج داشته باشد، یا دو روز یا چهار روز این موضوع البته در اینجا کاملاً بی اهمیت است و بستگی به شرایط دارد. مسأله اصلی این است که سرمایه دار علاوه بر کاری که در مقابل آن مزد پرداخت می نماید همچنین کاری را استخراج می نماید که برای آن مزدی نمی پردازد؛ و این ابدأ فرضی قراردادی نیست، چرا که اگر سرمایه دار برای مدتی طولانی درست به اندازه ی ارزش کاری که از طریق دستمزد پرداخت نموده است از او کار بکشد ناچار است که کارگاه هایش را ببندد. زیرا بدین طریق منافع او هیچ می گردد.

راه حل تمام آن تضادها اینجاست. منشاء ارزش اضافی (که منافع سرمایه دار بخش مهمی از آن را تشکیل می دهد) حال کاملاً روشن و طبیعی است. ارزش نیروی کار پرداخت می گردد، ولی این ارزش به مراتب کمتر از آن چیزی است که

سرمایه دار از نیروی کار تحصیل می کند، و دقیقاً اختلاف همین جاست یعنی کار پرداخت نشده، که سهم سرمایه دار را تشکیل می دهد، یا دقیق تر بگوییم، که مربوط به طبقه سرمایه دار است. برای اینکه اگر قیمت پنبه بالا نرفته باشد حتی سودی که دلال پنبه در مثال قبلی نصیب اش شده باید از بخش کار پرداخت نشده بدست آمده باشد. تاجر باید آن را به یک کارخانه دار بفروشد، کسی که قادر است از محصول خود سودی علاوه بر ۱۰۰ تالر اولیه به کف آورد. و لذا تاجر با او در کار پرداخت نشده ای که به جیب زده سهم می گردد. بطور کلی همین کار پرداخت نشده است که معاش تمام اعضای بی کار جامعه را تأمین می کند. مالیات های دولتی و شهرداری تا آنجا که به طبقه سرمایه دار مربوط می شود، اجاره مالکان و غیره از این منبع پرداخت می شوند و کل سیستم موجود بر آن تکیه دارد.

بسیار بیهوده است اگر تصور کنیم کار پرداخت نشده فقط در اینگونه سیستم بوجود می آید (شرایط فعلی) جانی که تولید از یک طرف توسط سرمایه داران و از طرف دیگر توسط کارگران مزدبگیر ادامه می یابد. برعکس، طبقه ی تحت ستم در تمام دوران ها ناچار بوده است که کاری بی مزد انجام دهد. در تمام مدتی که برده داری شکل غالب سازمان های کار بود، بردگان ناچار بودند که خیلی بیشتر از آن چیزی که در قالب وسائل معیشت به آنها باز می گشت کار بکنند. همین وضعیت در هنگام سلطه ی سرواژ ادامه یافت و درست تا منسوخ شدن بیگاری دهقانان نیز ادامه یافت، در اینجا فی الواقع اختلاف قابل ملاحظه ای بین زمانی است که دهقان برای ادامه ی بقای خودش کار می کند و کار اضافی که برای ارباب فنودال انجام می دهد، دقیقاً به این علت که کار اولی جدا از کار دوم انجام می پذیرد. اکنون صورت دگرگون گشته ولی محتوی باقیست. یعنی «تا وقتی که یک قسمت از اجتماع وسائل تولید را در انحصار دارد، کارگر خواه آزاد خواه برده، بایستی به زمان کاری که برای تأمین معاش اش لازم است اوقات دیگری را به خاطر تأمین وسائل معیشت صاحبان وسائل تولید بیافزاید.» (P ۲۰۲ [۲۳۵])

در مبحث قبل دیدیم که هر کاری که توسط یک سرمایه دار استخدام می شود کاری مضاعف انجام می دهد: در اثناء بخشی از زمان کارش، او به جبران مزدی که به وسیله سرمایه دار تعیین شده می پردازد؛ و این قسمت از کار را مارکس اصطلاحاً کار لازم نامیده است. ولی بعد از آن او باید به کارش ادامه داده و در این زمان به تولید ارزش اضافی که بخش مهمی از آن سود را بوجود می آورد می پردازد. این قسمت کار، کار اضافی نام دارد.

فرض کنیم که کارگر سه روز از هفته برای جبران مزدش و سه روز دیگر برای تولید ارزش اضافی برای سرمایه دار کار می کند. یا به عبارت دیگر، می توان گفت از دوازده ساعت کار روزانه او شش ساعت را برای جبران مزدش کار می کند و شش ساعت دیگر برای تولید ارزش اضافی، هر کس می تواند شش روز در هفته کار کند یا حداکثر هفت روز یعنی با افزودن یکشنبه به آن، ولی هر کس می تواند در روز شش، هشت، ده، دوازده، پانزده ساعت و یا حتی ساعات بیشتری را کار کند. کارگر در قبال دستمزد روزانه اش یک روز- کار را به سرمایه دار می فروشد. ولی یک روز- کار چه چیز است؟ هشت ساعت یا هیجده ساعت؟

این به منفعت سرمایه دار است که ساعات کار را هر چه بیشتر طولانی کند. هر چه روز- کار طولانی تر باشد ارزش اضافی بیشتری تولید می شود. کارگر به درستی احساس می کند که هر ساعت کاری که او اضافه و بیشتر از جبران مزدش انجام می دهد، ظالمانه از او بهره برداری شده است. او با پوست و گوشت خود تجربه می نماید که انجام کار اضافی طاقت فرسا یعنی چه. سرمایه دار برای منافعتش می جنگد، کارگر برای سلامتی اش، برای چند ساعت استراحت روزانه، مبارزه می کند، تا بتواند به عنوان یک انسان مشغولیاتی به جز کار کردن، خوردن و خوابیدن داشته باشد. ممکن است در این رهگذر به این نکته اشاره کنیم که این اصلاً به نیت خوب شخص سرمایه دار (اشخاص سرمایه دار) ربطی ندارد که آنها بخواهند این جنگ را شروع کنند یا نخواهند، چرا که رقابت حتی انسان دوست ترن آنها را

و اداری می‌کند که به همکاران شان تاسی کنند و ساعات کار را همانقدر که دیگران طولانی می‌سازند متداول نماید.

تلاش برای تثبیت ساعات روز- کار از پیدایش اولین کارگران آزاد در تاریخ تا زمان حال ادامه داشته است. در حرفه های گوناگون سنت های روز- کار متفاوتی مستولی است، اما در واقع بندرت مورد بررسی قرار گرفته اند. تنها جایی که قانون، روز- کار را تثبیت نموده و بر مراعات آن نظارت می‌نماید می‌توان گفت که روز- کار متوسط (نرمال) وجود دارد. و تاکنون این امر تقریباً منحصر به کارخانه های نواحی انگلستان است. در اینجا روز- کار ده ساعته (ده ساعت و نیم در پنج روز هفته و هفت ساعت و نیم در روز شنبه) برای تمام زنان و نوجوانان سیزده تا هیجده ساله تثبیت گشته است، و چون مردان بدون آنان نمی‌توانند به کار خود ادامه دهند، آنها نیز لامحاله در روز ده و نیم ساعت کار انجام می‌دهند. این قانون توسط کارگران انگلیسی پس از تحمل سال ها پایداری از طریق مبارزه ی سرسخت و لجوجانه با صاحبان صنایع و از طریق آزداسازی مطبوعات، و ایجاد حق تشکیل اجتماعات و انجمن ها و همچنین با استفاده ی زیرکانه از اختلافات موجود درون طبقه حاکمه بدست آمد. این به صورت سپر محافظی برای کارگران انگلیسی در آمد، و کم کم به تمام رشته های مهم صنایع سرایت کرد و سال قبل تقریباً تمام حرفه ها یا لاقبل به تمام رشته هائی که زنان و کودکان در آنها به کار گرفته شده بودند گسترش یافت. اثر حاضر شامل جامع ترین مواد در تاریخ تنظیم قانونی روزکار در انگلستان است. بعد از آن (آلمان شمالی Reichstag) است که دارای مقررات کارخانه ای خواهد شد، و لذا مقررات کار کارخانه به بحث گذارده می‌شود. ما انتظار داریم که هیچ کدام از نمایندگان که توسط کارگران آلمانی انتخاب می‌شوند بدون بررسی همه جانبه ی کتاب مارکس به بحث در مورد لایحه ی مزبور نشینند. در آلمان هنوز چیزهای خیلی بیشتری می‌توان بدست آورد. اختلافات درون طبقه حاکمه ی آلمان نسبت به هر زمان دیگری در انگلستان برای طبقه کارگر مناسب تر است، زیرا حق رأی همگانی

طبقات حاکمه را وادار می کند تا به خواست های کارگران تن در دهند. تحت این شرایط چهار یا پنج نماینده پرولتاریا، برای خود نیروی محسوب می شود. البته اگر بدانند چطور از موقعیت خود استفاده کنند و اگر بالاتر از همه آنها بدانند چه چیزی در شرف تکوین است که بورژوازی از آن اطلاعی ندارد. و کتاب مارکس تمام چیزهایی را که آنها احتیاج دارند حاضر و آماده در اختیارشان می گذارد.

ما از تعدادی بررسی های دیگر که بیشتر جنبه ی تئوریک دارند می گذاریم و به بخش نهایی می رسیم که با انباشت سرمایه سر و کار دارد. در اینجا در مرحله ی اول نشان داده شده است که شیوه ی تولید سرمایه داری یعنی آن شیوه ای که از قبل سرمایه دار را در یک طرف و کارگر مزدبگیر را در طرف دیگر فرض می نماید، نه تنها مداوماً سرمایه ی سرمایه دار را باز تولید می کند بلکه در عین حال نیز فقر کارگران را بطور مداوم افزایش می دهد بطوری که تضمین می نماید که همیشه از یک طرف سرمایه داران جدیدی وجود دارند که صاحبان کلیه ی وسائل معیشت، مواد خام و ابزار کارند، و از طرف دیگر خیل عظیم و تازه کارگرانی که مجبورند نیروی کار خود را به این سرمایه داران برای بدست آوردن جزئی از وسائل معیشت که در بهترین شکل اش فقط آنقدر هست که کارگر را سرپا نگهدارد تا بتواند او هم بنوبه ی خود نسل جدیدی از پرولترهای توانای دیگر برایشان بوجود آورد بفروشند. ولی سرمایه صرفاً باز تولید نمی شود، بلکه دائماً افزایش یافته و مضاعف می گردد. همینطور است قدرت آن بر طبقه ی کارگر بی بضاعت. و همینطور که خود سرمایه در مقیاس روز افزونی باز تولید می گردد شیوه ی نوین تولید سرمایه داری طبقه کارگر بی بضاعت را در مقیاس باز هم افزون تر و شمار بیشتری مجدداً بوجود می آورد. «انباشت (سرمایه) روابط سرمایه ای را در مقیاس افزاینده، سرمایه داران بیشتر و بزرگتری در این قطب و کارگران مزدبگیر بیشتری را در آن قطب دو مرتبه بوجود می آورد... از این رو انباشت سرمایه افزایش پرولتاریا را به دنبال دارد. ([۶۱۳] ۶۰۰ P) از آنجا که به هر حال به یمن پیشرفت ماشین آلات، و به یمن

کشاورزی پیشرفته و غیره، کارگران کمتر و کمتری برای تولید همان تعداد از محصول لازم است، و از آنجا که این تکامل یعنی این زائد گشتن کارگران سریع تر از رشد خود سرمایه بوقوع می پیوندد، از این افزایش روزافزون شمار کارگران چه چیزی نتیجه می گردد؟ آنها یک ارتش ذخیره ی صنعتی را بوجود می آورند، که در ایام رکود کامل یا متوسط فعالیت اقتصادی، مزدی پائین تر از ارزش کارش دریافت می نماید و بطور نامداوم استخدام می گردد، یا تحت حمایت مؤسسات عمومی با نظارت قانون مستمندان قرار می گیرد، اما ارتشی که در ایام رونق اقتصادی وجودش برای طبقه ی سرمایه دار واجب، و ضروری است همانطور که بطور قابل ملاحظه ای در انگلستان مشهود است، و تحت هر شرایطی در خدمت درهم شکستن نیروی مقاومت کارگران استخدام شده ی دانمی و پائین نگهداشتن دستمزدهای آنان قرار می گیرد. هر چه ثروت اجتماعی بیشتر باشد... عظمت [جمعیت اضافی نسبی]* با ارتش ذخیره ی صنعتی چشمگیرتر است. ولی هر چه این ارتش ذخیره به نسبت ارتش کار فعال [استخدام دائم] بیشتر باشد توده ی یک جمعیت مازاد [قشر کارگران] تحکیم یافته [دانمی] افزایش می یابد که فلاکت اش به نسبتی که از زحمت کار خلاص می گردد افزایش می یابد. بالاخره هر چه افشار بینوا و رنجور طبقه کارگر و ارتش ذخیره صنعتی وسیع تر باشند، گدانی رسمی بیشتر است. این قانون مطلق و عمومی انباشت سرمایه است. ((P ۶۳۱ (۶۴۴)) این قوانین که از نظر علمی اثبات قطعی یافته است. و اقتصاددانان رسمی سعی بلیغ می کنند که حتی سعی در تکذیب آن نکنند. از قوانین اصلی نظام اجتماعی نوین سرمایه داری هستند. ولی آیا با اشاره به این موضوع همه چیز را گفته ایم؟ ابدأً. همانطور که مارکس با آن صراحت روی جوانب ناهنجار تولید سرمایه داری دست می گذارد، به وضوح نیز ثابت می کند که این قالب اجتماعی برای توسعه ی نیروهای مولد جامعه تا سطحی که امکان رشد متوازن و

* به وسیله ی انگلس در کروسه گذاشته شده است. مؤلف

لایق انسانی را برای تمام افراد جامعه فراهم می آورد ضروری است. تمام قالب های پیشین اجتماعی برای چنین رشدی نارسا بودند. تولید سرمایه داری برای اولین بار ثروت و نیروهای مولد لازمه ی چنین امری را بوجود آورد، ولی در عین حال توده ی کارگران تحت ستم را نیز خلق نمود، یعنی آن طبقه ی اجتماعی که هر روز بیش از پیش مجبور می گردد تا کاربرد این ثروت و این نیروهای مولده را برای کل جامعه طلب نماید- برخلاف امروز که تنها در اختیار یک طبقه ی انحصار طلب است.

کارل مارکس، سرمایه

نقدی بر اقتصاد سیاسی

بخش ۱: پروسه ی تولید سرمایه داری

هامبورگ- اتومایسنر ۱۸۶۷*

حق رأی همگانی به احزاب پارلمانی موجود یک حزب جدید افزوده است، حزب سوسیال دموکرات. در انتخابات اخیر در آلمان شمالی رایشتاگ نامزدهای انتخاباتی خود را در شهرهای بزرگ و در تمام محله های صنعتی معرفی نمود، و به ۶ نفر از ۸ نفر نمایندگان مهر بازگشت خورد. در مقایسه با انتخابات قبلی به استثناء یکی از آنها، این حزب بطرز قابل توجهی رشد نموده و قدرت یافته است و لذا می توان فرض کرد که، لااقل در حال حاضر هنوز از رشد بیشتری برخوردار خواهد بود. ابلهانه خواهد بود که باز هم بخواهند وجود و فعالیت و دکتترین (عقاید) چنین حزبی را در کشوری که در آن حق رأی همگانی تصمیم نهائی را به عهده ی پرشمارترین و بی چیزترین طبقه و اگذاری می کند به سکوت کامل برگزار نمایند.

هر چه هم که در بین این چند نفر نمایندگان سوسیال دمکرات تفرقه و عدم اطمینان باشد، می توان گفت که تمام اعضای این حزب این کتاب را با میل به عنوان انجیل نظری خود خواهند پذیرفت. انبار ذخائری که اساسی ترین بحث های خود را از آن

* برای رایشن زایتونگ در اکتبر ۱۸۶۷ نوشته شد و چاپ نگردید. مؤلف

بیرون خواهند کشید. حتی به تنهایی در همین زمینه، کتاب شایسته‌ی توجه مخصوصی است. ولی محتویات آن نیز طوری است که توجه را به آن معطوف می‌کند. گرچه بحث اصلی لاسال- و در اقتصاد سیاسی لاسال شاگرد مارکس محسوب می‌شود- به تکرار مداوم قانون مزد مشهور ریکاردو محدود می‌گردد، ما در مقابل خود کتابی داریم که تمام روابط سرمایه و کار را در رابطه با کل علم اقتصاد بدون کم و کسر و با تبحری بی‌نظیر بررسی کرده است و هدف نهائی آن این است که «قوانین اقتصادی حرکت جامعه نوین را برملا سازد» و از آنجا بعد از تفحصات خالصانه‌ی ای که با شناخت خطانپذیری نسبت به موضوع انجام پذیرفته است به این نتیجه می‌رسد که می‌باید کل «شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری» ملغی گردد. به هر حال ما علاقمندیم که توجه خواننده را به این حقیقت جلب کنیم که به جز نتایجی که مؤلف در طول کتابش بدست می‌دهد، تعداد بسیاری از نکات اصلی را نیز در مورد اقتصاد در راهی کاملاً نوارانه می‌نماید، و با مطرح نمودن سنوالات صرفاً علمی به نتایجی می‌رسد که با اقتصاد رایج اختلاف فاحشی دارد. نتایجی که اگر اقتصاددانان متعصب (ارتودوکس) نمی‌خواهند عقایدی را که تا کنون ادعا می‌نموده‌اند در هم بریزد بایستی بشدت از آن انتقاد نمایند و آن را از لحاظ علمی رد کنند. بخاطر پیشبرد علم بجاست که هر چه زودتر در روزنامه‌های تخصصی یک بحث علمی (پلمیک) روی این نکات انجام گیرد.

مارکس با شرح روابط بین کالا و پول آغاز می‌کند، که اساسی‌ترین قسمت‌های آن یکی از کارهای مخصوص اش قبلاً چاپ شده بود. سپس او به سراغ سرمایه می‌رود و در اینجا ما با عمده‌ترین قسمت کار مواجه هستیم. سرمایه چیست؟ پولی است که به کالا تبدیل می‌شود تا بتواند مجدداً از کالا به پول بیشتری نسبت به مبلغ اولیه تبدیل گردد. وقتی که من پنبه را به ۱۰۰ تالر می‌خرم و آن را به ۱۱۰ تالر می‌فروشم این ۱۰۰ تالر را به عنوان سرمایه نگه داشته‌ام، ارزشی که خود را بسط می‌دهد. اکنون این سوال پیش می‌آید: ۱۰ تالری که من در این پروسه بدست

آورده ام از کجا آمده است؟ چگونه این امر رخ می دهد که در نتیجه دو مبادله ساده ۱۰۰ تالر به ۱۱۰ تالر تبدیل می شود. چون اقتصاددانان چنین فرض می کنند که در تمام مبادلات ارزش های مساوی مورد مبادله قرار می گیرند. مارکس در اینجا تمام موارد ممکن را بررسی می کند (توسان های قیمت کالاها و غیره) که ثابت کند در شرایط مفروض به توسط اقتصاددانان، بوجود آمدن ۱۰ تالر ارزش اضافی از ۱۰۰ تالر اولیه غیرممکن است. با وصف این چنین پروسه ای هر روز بوقوع می پیوندد و اقتصاددانان تا کنون نتوانسته اند برای آن توضیحی بیابند.

مارکس این توضیح را دارد: معما در صورتی حل می شود که ما بتوانیم در بازار کالایی با خصوصیتی کاملاً ویژه بیابیم. کالایی که ارزش مصرفی آن عبارت از تولید ارزش مبادله باشد. چنین کالایی وجود دارد- این کالا نیروی کار است. سرمایه دار نیروی کار را در بازار می خرد و آن را وادار می نماید که برایش کار کند تا در عوض تولیدش را بفروشد. لذا ما باید قبل از هر چیز نیروی کار را مورد بررسی قرار دهیم.

ارزش نیروی کار چیست؟ بر طبق قانون رایج مشهور، ارزش نیروی کار عبارت است از ارزش وسائل معیشتی لازم برای ادامه ی بقاء و تداوم نسل کارگر بطریقی که در یک کشور معین و در یک عصر تاریخی مشخص معمول می باشد. ما اینطور فرض می کنیم که کارگر ارزش کامل نیروی کارش را دریافت می نماید. و علاوه بر آن ما فرض می کنیم که این ارزش نمایشگر ۶ ساعت کار روزانه یا نصف یک روز- کار است. ولی صاحبکار اظهار می دارد که او نیروی کار را برای یک روز- کار کامل خریداری نموده است و کارگر را وادار می نماید که دوازده ساعت یا بیشتر کار کند. بنابراین با یک روز- کار دوازده ساعته او محصول شش ساعت کار را بدون آنکه پولی در برابر آن پرداخت کرده باشد به چنگ می آورد. از اینجا مارکس نتیجه می گیرد: تمام ارزش اضافی، بدون آنکه تقسیم بندی آن اهمیتی داشته باشد،

به عنوان سود سرمایه دار، اجاره زمین، مالیات و غیره، همه ی اینها کار بی مزد است.

از تمایل کارخانه دار به استخراج حداکثر ممکن کار بی مزد روزانه و عکس این تمایل از طرف کارگر، مبارزه بر سر طول روز- کار در می گیرد. در شرحی که حدود صد صفحه را در بر می گیرد و بسیار خواندنی است مارکس پیدایش این مبارزه را در صنایع جدید انگلیس شرح می دهد که علی رغم اعتراضات تولیدکنندگان (کارخانه داران) مربوط به تجارت آزاد در بهار گذشته نه تنها در صنایع کارخانه ای بلکه در تمام مؤسسات کوچک و حتی در تمام صنایع خانگی که مشمول تصویب نامه کارخانه قرار گرفته اند و بر طبق آن حداکثر روز- کار برای زنان و کودکان زیر هیجده سال- که بدین وسیله این قانون مردها را نیز در مهمترین شعب صنعتی بطور غیرمستقیم در بر می گرفت- در حدود ۱۰/۵ ساعت تثبیت گردید. و در عین حال او شرح می دهد که چرا صنایع انگلیس زیاد دچار دردرس نشدند، بلکه برعکس با این اوصاف سود نیز عایدشان می شد، چون کار هر فرد در مقابل کاهش مدت، شدت (فشرده‌گی) بیشتری یافت.

ولی برای تولید ارزش اضافی علاوه بر طولانی ساختن روز- کار به مدتی بیش از زمان لازم برای تولید وسائل معیشتی ضروری یا ارزش آنها، راه دیگری نیز وجود دارد. بر طبق مفروضات قبلی یک روز- کار معین مثلاً ۱۲ ساعته شامل شش ساعت کار لازم و ۶ ساعت برای تولید ارزش اضافی است. اگر وسیله ای یافت شود که زمان کار لازم را به ۵ ساعت تقلیل دهد ۷ ساعت باقی می ماند که در طول آن ارزش اضافی تولید خواهد شد. این امر با کاهش زمان کار لازم برای تولید وسائل معاش حیاتی فراهم می آید، به عبارت دیگر با کاهش قیمت لوازم معیشت و این به نوبه ی خود فقط با بهبود تولید امکان پذیر است. در اینجا نیز مارکس با بررسی و توضیح سه اهرم اصلی که به وسیله ی آنها این بهبود فراهم می آید شرح مفصلی می دهد.

۱) تعاون یا مضاعف نمودن نیرو. که از کار جمعی همزمان و منظم (سیستماتیک) تعدادی از کارگران نتیجه می شود.

۲) تقسیم کار، همانطور که در دوران سلطه ی کارگاه (مانوفاکتور) به وقوع پیوست یعنی (تا حدود سال ۱۷۷۰) و بالاخره.

۳) ماشینی کردن که با کمک آن صنایع مدرن از آن زمان توسعه یافته اند. این توضیحات همچنین بسیار جالب توجه اند و دانش اعجاب انگیزش را در مورد موضوع حتی در زمینه ی جزئیات تکنولوژیکی نشان می دهند. ما نمی توانیم درباره ی ارزش اضافی و مزد وارد جزئیات بیشتری بشویم، فقط برای جلوگیری از سوء تفاهم اشاره می نمایم که همانطور که مارکس با ارائه چند نقل قول ثابت می کند. اقتصاددانان متعصب (ارتودوکس) از این واقعیت که مبلغ دستمزدها از کل محصول کار کمتر است بی اطلاع نیستند. امید است که این کتاب برای آقایان اقتصاددانان متعصب فرصتی فراهم آورد تا توضیحات دقیق تری راجع به این نکته ی واقعاً اعجاب انگیز در اختیار ما قرار دهند. این قابل تقدیر است که تمام استدلال واقعی که مارکس ارائه می دهد از بهترین منابع و اکثراً گزارش های رسمی پارلمانی استخراج شده است. ما از این فرصت استفاده می کنیم تا از نظری که بطور غیرمستقیم به وسیله ی مؤلف در مقدمه ی کتاب عنوان شده است جانبداری نمایم. این عقیده اشعار می دارد که در آلمان نیز اطلاعات دقیقی از وضع کارگران در کارخانه ها و صنایع مختلف توسط کارمندان دولتی تهیه شده که به هرحال آنها نمی بایستی بوروکرات های مغرضی باشند. و این گزارشات به رایشتاگ و مردم تقدیم گردیده است.

اولین جلد با مطالعه ای بر انباشت سرمایه پایان می پذیرد. درباره ی این نکته نیز بسیار نوشته شده است، گرچه باید تصدیق نمایم که در اینجا نیز مقدار زیادی از چیزهایی که نوشته شده است بدیع و تازه است و اینکه این پرتو از زوایای تازه ای بر کهنه گی ها تابیده است. مهمترین اصل، اثبات تحقق یافته ایست که براساس آن

تمرکز و انباشت سرمایه پهلو به پهلو و پا به پای تراکم یک جمعیت کار اضافی (بیکار) در جریان است و این دو در نهایت با هم، یک انفجار اجتماعی را از یک طرف ضروری و از طرف دیگر ممکن می سازند.

هر نظری که خواننده راجع به بینش اجتماعی نویسنده داشته باشد، ما فکر می کنیم که به او نشان می دهیم که در برابر اثری قرار گرفته است که ما فوق تمام آثاری است که تاکنون از طرف سوسیال دمکرات ها نوشته شده است. به استثناء ۰۴ صفحه ی اول که در مورد نکات عمیقاً دیالکتیکی بحث شده است، کتاب علی رغم تمام دقت علمی که در آن بکار رفته، بسیار ساده و قابل درک است و بخاطر لحن شوخ و نیش دار نویسنده، که هیچکس را در امان نمی گذارد، حتی بسیار خواندنی نیز هست.